

گرفتنِ زهرِ خبر

یا ظرافت در عرض تعزیت

احسان الله شکراللهی طالقانی

شاید یکی از مشکل‌ترین انواع اطلاع‌رسانی، خیردادن از مصیبت‌ها و حوادث تلخ و ناگوار روزگار به ویژه اعلام خبر درگذشت عزیزان باشد، و به همین خاطر بسیاری از افراد هرگز راضی به چنین کاری نمی‌شوند. سعدی که خود از این دسته افراد محسوب می‌شود در گلستان همیشه خرم خود در این باره چنین می‌نویسد:

«بلبل مژده بهار بیار خبر بد به بوم بازگزار»

اما گاهی اوقات هیچ چاره‌ای جز بیان ظریف این اخبار نیست، چرا که دیر یا زود موضع معلوم می‌شود و اگر با دقت و درایت و ظرافت همراه نباشد شاید مصیبت دیگری را باعث شود و جان یا جان‌هایی را به مخاطره اندازد.

نمونه‌ی ذیل یکی از موارد انعکاس ظریف چنین خبری است که در میان گروهی از عرفا اتفاق افتاده و برای هر خواننده‌ای می‌تواند جالب توجه و عبرت آموز باشد، مخصوصاً کسانی که در حوزه‌های خبری کار می‌کنند و بعضی اوقات ناچارند اخبار ناخوشایندی را به صورت خوشایند منعکس کنند یا در اصطلاح خبر نویسی «زهرِ خبر» را بگیرند.

اگرچه به خاطر ندارم که این یادداشت که از سالها پیش در اوراقم باقی مانده را از چه کتابی برداشته‌ام، اما اطمینان دارم که از دل یکی از نسخه‌های خطی آن را استنساخ نموده‌ام. امیدوارم که مضمون این نوشته

لطیف ادبی - عرفانی خوانندگان گرامی را خوش آید.

«از عزیزی صادق الوعد شنیدم که:

خواجه معین‌الدین محمد صاعدی- که آخرین بزرگی است از این سلسله «صاعدیه»، و در زمان سلطان مغفور صاحب قران، شاه طهماسب بهادرخان- انارالله بُرهانه- کلانتری و دارایی فارس به او مفوض بود، و به خواجه صاعد شهرت داشت، در اوایل عهد جوانی او را از دختر عمش- خواجه جلال‌الاسلام- دختری شده، و به سن سه-چهارسالگی رسیده، بسی مطبوع و معقول، و دل پدر در دام محبتش گرفتار، و از یک نفس جدایی‌اش ملول و افکار.

اتفاقاً در وقتی که خواجه به بعضی ولایات نواحی شیراز رفته بوده، آن طفل از قفس دنیا میل سیر دارالسورور عقبی نموده، و چون کمال تعلق خاطر پدر را به او می‌دانسته‌اند، هیچ یک از مردم و خویشان خصوصاً خواجه نظام‌الدین احمد که برادر بزرگ و مخدوم او بوده، جرأت به اعلام این حال به او نمی‌کرده‌اند؛ و چون طریق اعتقاد و مریدی او به سلسله علیّه «جمالیّه» معلوم همه بوده از حضرت مقدسه ابن سعیدیه که در آن وقت مسند خلافت این سلسله علیّه به ایشان مشرف بوده التماس کرده‌اند که: «شما ایمایی به این معنی بفرمائید!»

آن حضرت همین رباعی مستزاد را فرموده به حضرتش نوشته‌اند، و به برکت نفس ایشان، بار این محنت بر دل ایشان آسان شده، به صبر جمیل اجر جزیل یافته‌اند:

آن مرغ بهشتی سوی فردوس پرید / ان شاءالله
وز پای دلت بند تعلق بیرید / هُنَاکَ اللهُ
بر مُنقطع این نه تعزیت، تهنیتست / اللهُ الْحَمْدُ
بُد زانِ خدا، و حق به حقدار رسید / اِنَّا اللهُ

نام خلیج فارس در کتاب الولاة

سهراب یکه زارع

در سالهای اخیر، بحث پیرامون نام «خلیج فارس» و قدمت آن بسیار شایع بوده است. متأسفانه برخی قدمت این نام همیشه جاودان را به دلیل مسایل قومی و سیاسی زیر سؤال برده و به جعل عناوین ساختگی برای آن پرداخته‌اند. گویا اولین بار در سال ۱۹۵۷م. یکی از نمایندگان سیاسی انگلیس که مقیم در خلیج فارس بود به نام «رودریک اوون» (Roderic Owen) در کتابش^۱ با آوردن نام خلیج عربی به تحریف نام خلیج فارس پرداخت.^۲

بنابراین برای پاسخگویی به این افراد بهتر دیده شد تا با تکیه و استناد به متون قدیمی به ویژه متون پیش از شروع تحریف نام خلیج فارس، پاسخی منطقی و مستدل به آنان داده شود.

کتاب الولاة و کتاب القضاء

این کتاب تألیف «أبی عمر محمد بن یوسف الکندی المصری» مؤرخ مشهور مصری (۲۸۳؟-۳۵۵ق)^۳ می‌باشد. موضوع کتاب راجع به والیان و فرمانروایان مصر از زمان «عمر و بن عاص» تا «ابوالقوارس احمد بن علی بن الإخشید» آخرین فرمانروای سلسله «اخشیدیه» مصر و نیز قاضیان مصر از زمان خلافت «عمر بن خطاب» تا «الظاهر» خلیفه فاطمی مصر می‌باشد.

این کتاب به تصحیح «روون گست» (Rhuvon Guest) در سال ۱۹۱۲م. بصورت مشترک توسط انتشارات بریل (E.J.Brill) و لوزاک (Luzac) به ترتیب واقع در لیدن و لندن منتشر شده است. متن عربی کتاب سال ۱۹۰۸م. در بیروت و توسط «مطبعة الآباء الیسوعیین» و مقدمه انگلیسی آن در لندن توسط Wm. Clows and Sons, Ltd. چاپ شده است.

مطلب حائز اهمیت مرتبط با نوشته حاضر، نقشه‌ای است که در ابتدای کتاب قرار دارد و مربوط به قلمروی